

شهنامه عشق و سستی است

این فرهنگ

عنوان کتاب هستی است

این فرهنگ

بناظرشاه پرست است

رحمت باد

الحق که خدا پرستی است

این فرهنگ



بگرفته عزاب و دعای شه ملت کز صولت او دین نشد پاینده چو دولت کاین قابل شه نیست زهی خواری و دولت	در موسم عاشورا در تکیه دولت شه ناصر دین خسرو با حشمت و دولت و آیات عرکشت پیا ایام بخت
--	---

با محبت شه تا چه بود زاری و افغان

سبب نظر کتاب ز شنیدت خواب جناب مقبل علیه الرحمة

باز منزه عاشقی از آره و عاقل از مرتبه محشم و مرتبه مقبل کر نام همی برسی ازین عارف کامل	ان واعظ فرخنده و ان حاجی مقبل والاکهی سعت با احکام و دلایل هم راند فراوان سخن از پیردعبل
--	--

حق را چه با عیلم بود قابل قربان

توفیق یافتن بنظر تاریخ شهادت شهیدای بزرگوار سلام الله علیهم

در چشمم ترم کشت جهالتی و تاری در اسلب زدم غوطه از ان کریم زاری تو نیز اگر چشم از این مرتبه داری	زین قصه مرا خون دل از هر مرتبه جاری و ز غصه سخودم رخ میسر و قاری بر چشم نوشتم رقم تغزیر داری
---	--

در حلقه ز ما مشین بی یکه کربان

در ثواب فضیلت گردیدن بر شهداء علیهم السلام

ساهی که بدل ریج غمش کینج نهانی	زین کینج کنیم از شهردینا و فشانی
خرگاه فلکرازانزله باعث و باد	بیای نخستین و ذبیح الله ثانی
خون که بر کن آید بده زخم تا بتوانی	بنگر که چه شریست درین پرده نهانی

گزارش است که پید شد این گوهر پنهان

در تحریص و ترغیب بر گردیدن و فضیلت و بهای حکریه

بنگر که استک تو را کیست خریدار	ایکتا که بجز احد احد مختار
خمر غام عرب شیر خرا حیدر کرد	زهرای بتول ان گوهر سید ابرار
سرچشمه احسان حسن انجمنه احیا	لب نشسته بیدار و ستم گشته استرا

حیف است که پنهان بود این گوهر تابان

در تحریص و ترغیب گردیدن و فضیلت شرافت ان

شاهی که بود مالک اسرار امامت	از بهر شهادت چرخوش افراخته قامت
گر گوید کنی خون نبود جای ملامت	عشاق جگر خونزا اشکست علامت
بج چشم ترا اینجا منستین حیر سلامت	بج کریم مر و کامده در روز قیامت

استک تو و خون در مال اولو و مرجان

در فضیلت و ثواب گردیدن بر شهداء علیهم السلام

ای شیعه بیای تا نفسی زار بگویم	چون چاره باشد از کف ناچار بگویم
یکبار چه باشد که صد بار بگویم	بر حال دل احمد مختار بگویم
یکبار بهایم تا بسزاوار بگویم	در آب و در آتش همه تا زار بگویم

صد آید که تر خواهم و صد سینتر سوزان

غزیت حجت خدا صلوات الله وسلامه علیه از یثرب بکربلا

چون شاه ز یثرب هوس کربلا کرد	در کرب و بلا رایت اجلال بپا کرد
بهنود بحق وعده و بپرداد وفا کرد	سلطان بحق بود و حق خویش را کرد
در کشته شدن حکم های تو بقضا کرد	هم کار شفاعت ز پی قرب خدا کرد

قربے که تو عاجز شوی از تو چتران

توفیق یافتن بنظم کتاب مستطاب فرهنگ خدا پرستی

چون توجیه این عظمت قسمت ماست	واقبال مترجم ز چهر بر عرش علا شد
در تکیه دولت نزد اهل صفا شد	هر کار شد از همت مردان خدا شد
وز شیخ ز حاجی نظری راهنا شد	کز نام غلامی بد و شاه رضا شد

خوش آنکه بمیدان رضا داد سر جان

خطاب حجت خدا صلوات الله علیه به سران خویش

اند در شب عاشورا فرمود شهنت	کای زمره اصحاب که ما را شده همه
باشید ز فرمان خدا یکسره آکه	کاند زمره پیمان خدا و ند منزه
فر اهدا غشتر بخونیم و علی الله	تا باز ورد آنکه بود واقف در که

کاین در که عشق است حقش جا در بان

برداشتن انجمن صلوات الله علیه بیعت خویش از همرانها

ما هست شب بر سر سنت سیه	از بیعت ما دست کشد یا در سپاهی
فر داهتری باید با عهد الهی	در معرکه عشق هنرمند پناهی
در دو الم شیعر شود نامتناهی	شمار از سرین دور کند افسر شاهی

هر کس سر خود گیرد ز آزادی پیمان

**در خصت دادن حجت خدا صلوات الله علیه صحیحاً خود را بر رفتن**

هر کس که مرا یار پیسیم و نزد آمد	صد حیف که بس همت او مختصر آمد
تا باز مراد کابله و کوثر نظر آمد	چون عیسیم از صحبت او حق جدار آمد
این تیره کجا در خور هر بیهنر آمد	کاین ره شاه پرستی دگر آمد

هر بوالهوسی را نرسد دم زدن از آن

**در بیوفائی انکر و ه حق نشناس با انجناب صلوات الله علیه**

افسوس بر آن قوم که پیمان بشکستند	پیمان بشکستند و دل فاطمه خستند
ز اختیار مبریدند و با شرار بستند	کر کرده ره حق و ره باطل جستند
وزیر پادشاه خویش چنان عهد بستند	کز غصه دل شاه پرستان بشکستند

ای وای بر آن کوشکند بیعت سلطان

**در مذمت انکر و بیوفای علیهم اللعنة والعذاب**

زان تنک مسلمانان در مذهب زشت	در ماتم این واقعه بر سینم بود مشت
کایزد منشی را ز جفا امر منی گشت	وان سست و فایان کرد بد زندگی گشت
باد آفریشان سخت در آتش زشت	و اینسا که عطا کرده شد انکشت و انکشت

فرزانه هر دین کز د انکشت بدندان

**اشاره بتاثر مصیبت انجناب در جمیع ذرات وجود**

کان واسطه عالم و ان وارث آدم	شد کشته و افتاد خلل در هر عالم
بحرم بخدا دیده که در ماه محرم	از دیده بر د خون دل عالم و آدم
و زهر مرد و اله فاله بر اید ز دل بیم	کز آنکه قوناری نکنی چشم تری که

منظور سخن کوچ بود کوش سخندان

کتاب جامع خطبستان  
 فصل پنجم در وصف اهل بیت  
 کذب و دروغ و کفر  
 بی دین و ایمان

**در غیرت عشق بیجان این معنی که عشق از اول سرکش و خوف بود**

پس حاجب غیب آمد و مرد از برون کشت هم جارچی عشق کچین گفت نهاد کرد مردانکه برانکیزد در راه خدا کرد	ان فرقه نامحرم و آن زمره نامسود کاین راه بگری نسپارد قدم سرد عشق است بمیدان طلبد مردم او شد
--	---

کر در هی این تو و این عرصه میدان

**در چشم شاه پرستان سلام الله علیهم**

چون شاه پرستان که بجا بازی طاعت در دبتشان سازبان پایه قناعت خاصان حق میهدی میرجماعت	بودند بیزدان هر سرگرم اطاعت خود آمده هر یک شه اقلیم شفاعت وارسته ز ساعت بیکی لحظه ساعت
---	--

تفسیر قیامت چه بود قامت ایشان

**در مستی عشق شاه پرستان سلام الله علیهم**

بشنو چه سرورند در این بادیه مستان نی بر کف و کف بر لب شیران نیستان و این تن باطن ظنه مستم دستان	کز عشق بود زمزمه شاه پرستان زان شیردلان تار سخن رشته بدستان سزاده و یکسر بر عهد السنان
---	--

در قافیه تا خورده نکیرند بمستان

**خطاب حجت خدا بالشکر شقاوت اثر علیهم اللغه و العذاب**

ان حجت بزبان ز پی حجت مردم خف از روش عجز و نه از زری نظلم کای قوم و غافل پیمبر نشود کمر	چون بود زحق معدن احسان و توخم برد از زمین نیزه و آمد بت کلم ای معنی هر بمن و ای صوت مردم
---	--

مرد و حق و مرانده در گاه سلیمان

ایضا خطاب حجت خدا بانگ و ضلالت پشروا

ایاز شهادت یوان صاحب نظری هست	بینا و شناسنده یزدان که هر هست
ایا که درین ظلمت تابان تری هست	وزیر مرثقا اهلان اهل هنری هست
برخشی لعل لب ما جوع تری هست	فرموده یزدانرا آیا اثری هست

در جان شهاهر من بیدل و بیجان

انگاز در استان جناب حوزین یزیدی ریاحی سلام الله علیه

بشنید چو حزناله شاهنش اسلام	بجو شد و افتاد ویرالوزش باندام
گفت ای حوزایی که مسمانا در انام	درهاتم و سولک تو نشینا در همی مام
جز سراج حمارت ندهد باره ایام	هشدار که اندر دست که فرخنده بود

این ساقی کوثر بود آن ساقی دوران

ملاکت نمودن مهاجرین اوس بختا حور ازان حالت

کامد بملاکت پسر اوس مهاجر	کای فخر شجاعان عرب ضیغم قاهر
سربین تن و براهر منان قاهر و قادر	دل باختد چون از غم و کمر کرده مشاعر
حرکت هلاکت و دوزخ شده	تانش کد امین بسپاریم بخاطر

کاندر کف نقاشیم اشفته و حیران

مخاطب ساختن انجناسا سلام الله علیه ز خویش مر

پس گفت ابا خویش کدای خبید جفا کا	باراده پیغمبر ما چیت ترا کار
کار و حسین است بچو حجت دار	مولی شفیع است در این دار دوران
انر سوسه اهر من دیو غلط کار	حالی نزد تو بیهوده این ستغفار

خاکی بدین افکن و بر دیده شیطان

تکلم آن جناب بر سبیل تهدید با خویشان	
بندیش هلا از غضب احد مختار هر چند که شربت بود از خسر اختیار از کرده اهرمین در حضرت راداس	بهر اس دلا از سخط خالق جبار جرم از تو و عفو از کرم جبار بامصعب فرزند و غلام از در اقرار
پونزش بپذیریم و پیت از پس کفران	
مخاطب زینا حرا برادرش پسر و اصحاب خویش سلام الله علیه کم	
بامصعب فرزند و خادم ساخت تکلم کتاب اعلی ای شرف مردی و مردم تا کج و آن تو بغفلت نشود کم	این گفت و چو ریای غضب که تلاطم چون ماه که گوید سخن از شاه با نجم گر همچو پدر در سر جان باختنی قهر
شوگشته که این کج بود در دل ویران	
آمدن برای پسر جناب حرا بجهت خدا	
و کرد سوی رحمت و مرجع تریب گفتند ابا گریه بشاهنشده مذهب بخشاهله مارا بشهیدان مقرب	در حال علی چون عم بامرتبه مصعب در نزد خداوند ستادند مؤرب کای آنکه سبب تویی بجله سبب
با چشم عطا امده ایم از در اذعان	
متابعت قره غلام جناب حرا ایشان را	
برخواست کرای من ز غلامان غلامش هر لحظه چو خورشید درخشیده مشنا العزة لله که چه عالمی است مقامش	هم قره غلام در فرخنده مقامش فرخنده سیاهی که زهی ماه تمامش انرا در جهان بند حرا امده نامش
ان بنده که نازد بخدا و ندی ویران	

شهید اول

پیت  
یعنی کلمه حرا در کتب  
توبیه

ضم  
فعل از پیت یعنی  
سختی

شهید اول

شهید اول

مطبوعه جدیدیه سفیرنامه شاه ایران به یورپ سفرا اول



پوشش و کلاه ایشان خدمت حجت خدا

کردند بیسی کلاه بر رخالق معبود	بودند همی سجده بر وارم مسجود
گفتند که ما از بداهه زمین مرود	یزدان کردانیم زهی اختر مسعود
وان مقصد بیت الله وان کعبه مقصود	بنمود بهر یک بری از جنت موعود

بکشود بهر یک دری از جنت احسان

نوازش حجت خدا جناح حور و ملاطفت به آن سعادت مند

فرمود ز آغاز اباحتر دلاور	ای کامده بر اعدا منصور و مظفر
بافر خداوندی بانصرت داور	خو بسند ز کردار تو نیزه ان و بهتیر
یار تو بود در صف کین مید صفا	زهرا ز تو نوشود هلا تا صف محشر

خوشنودی و کامده خوشنودی بزبان

ازن جنهای خواستن جناح از حجت خدا

ای شیر ظفر مگره انرا سب فرود ای	نالید که جز گشته شد نیست مار و ای
تا سر بزود وقف رکابست مرابای	کاندر سر امرو ز بود پایه فردای
اینک صف پیکار منم مقصد	ناکشته ز کورم من نیست فلکسای

ازنی که بود کوی سرم عاشق چو کان

بمیدارفتن و چیز خواندن جناب حور سلام الله علیکم

و کرد پس از آن خداوند و بهیر	چونشیر غضبناک بدان لشکر کافر
مرداندر چیز خوانند و سر ایشان بشکر	کری نشناسید منم حور دلاور
کاندر صف کین ضیغم مقصد ارم و	فرزانه و ازاد و منصور و مظفر

انرا در جوانی و پذیرنده مهمان

پیکر  
اندام و هوای  
هیکل  
  
بیکار  
جمله و عیار  
و شرم

ایضا جز خوانند بخدا سلام الله علیه

میخ از من وانزد شمع حق بیکر و کرد	بو کردن دیواست بلی تیغ تهمت
وز بهیبت من آب شو زهره دشمن	در شاه پرستی است مکان دشمن
موم است بر نینده من جوشن آهن	شمشیر نام من او بار و سرافکن

ای طایفه سرکش تن داده بطغیان

زیر بختا حر با سپاس شقاوت پناه لعنهم الله

این گفت بد رای غضب گشت شتاو	شیراز سو دشمن دین راند تکاوس
گشت لجهل و یکتا از ان لشکر کافر	افتاد در آن کله بگردار غضنفر
بگنجت چو بر سپه از آیین ایسر	دیدند چو سپه به صفتان جلا حیدر

شستند و بکنند زنده شد دل از جان

مراجعتا بجناب زین العابدین و نوازش یافتن از حجت خدا

خساره بخون شسته پس از جمله بیبا	و کرد بد در بار حق و حجت داد اسر
نالید و همی گفت بشاهنشه اخیار	راضی شد از کار خدای مقصد احار
فرمود که شادان ز تو پیغمبر بختا	هم شاد بود از تو خداوند جهاندار

کاندر دو جهان حریمی از ازاره دوران

ایضا نوازش نمودن بخت خدا بجناب خراسان سلام الله علیه

انی تو که بیان خدای شکستی	وز حضرت حق رشته خدایت نکستی
حقا که خدمت مدانه بدستی	بحکم ز تو آئین شهناشاد پرستی
یکبار فنا ساختم معوره هستی	با نغم بلند آمده از آخرت پرستی

مهری شده از بندگی خالق کیوان

تعمیر و ترمیم دیگر کتب  
او کارهای  
که در این کتب است

تعمیر و ترمیم دیگر کتب  
او کارهای  
که در این کتب است

مطبوعه جدید تاریخ ما و راه النهر مشتمل بر تاریخ ماضی و حال

در طهران

جلد دوم جناب رسالہ اللہ علیہ بران سپاسقاوت پنا

از لطف حق و فرعنایات شهنشہ	و کرد دگر و سوی ان فرقه کمره
ز بر صفت پیکار و بفرمود با سپه	من حرم و حق را بسزا بنده در کمره
و ز خدمت شاه بنده و شوق لاکه	بفرموده کردون جلالت منم انمه

کز تیغ بود غیت خورشید در رخشان

پی شدن اسب جناب و سیاه رزق نوین

پی کرده یکی اسبش چون باز فتاده	بیر خاسته از غیت و مرد اند ستاده
بیر قلب سواران زده چون شیر پیاده	بر کردنش از عهد خداوند قلاده
چون وی بو فاما در ایام نزاده	در ملک و فاصحا حکم است و اراده

حکمی که زمین و فلکش بنده و همان

بخاک افتادن انجناسا لہ علیہ انکشتہ جملہا

ز تیغ عدو سوز بهر جلد چو خورشید	وان قوم سیر و زجان آمده نوید
بس ضربت کاری که ز نامر کسان دید	در خون خود آزاده و مردانه بغلطید
و زرها تنغیبی علم الله که چه بشنید	کاشافت ازین بقعه بسیر منزل جاوید

خوش آنکه شتابد بسو رحمت یزدان

آمدن حجت خدا بیا این انجناسا و اظهار ملامت فرمودن

افتاد چو از ضربت ان فرقه بیبک	بیر خاک بهین پیکران شیر غضبناک
جا که چو بر روی زمین ان بدن پاک	افزود بسی بر شرف و مرتبه خاک
آمد بسر کشته او سید لولاک	می ساخت بعد از خون از رخ و پاک

خوف کرد و انت هنوز از رک شرابان

نوازش فرمودی ن جنت خدا جناب خیر اسلام الله علیه

فرمود که هیچ لک ای بنده ازاد	کاندرد و جهان نام توانزده و حیر باد
فای بسزاداد تو از کج که ترا زاد	در مکتب عشق آمده از کودکی آشنا
در شست بلا عهد خدا و بد تو ایاد	یزدان ز تو خوشنود و حسین آمده دل

طوبی لک طوبی لک ازین پایه بیان

جناب مصعب برای رحمت سلام الله علیهما

فرمود ابا مصعب کامی کرد دل اور	وی خیر یاجی را ازاد برادر
طوبی لک از یاری فرزند یسیر	خشنود ز کار تو جهان خالق داور
اکنون که ترا شو حسین آمده بر سر	مهان عزیز می و غلام علی اکبر

العزرة لله ازین مرتبه و شان

ازین جها خواستن و ازین یافتن شهادت اینجاست

شد طالب میدان شهنش ازین عطا کرد	در اندر هی تاخت بدان لشکر فامرد
در عرصه پیکار بر اینکینت بسی کرد	می گفت منم کرد ریاحی بهم آورد
هان این دم شیر است ایام بر دم	بنمود بسی مردی در اندر خدا کرد

جانی که برانزده بود در ده جانان

جناب علی بن خیر یاجی سلام الله علیهما

فرمود شه دین بی علم شیر ظفر مند	کای خیر یاجی را نون خاسته فرزند
در یاری سلطان جهما شاه عدو مند	حر یار تو و یاور هر لطف خداوند
هر چند که از کینه کراستی چند	صد یاره شود پیکر تها بشیر قنوند

تاز اخطری نیست چو پاینده بود جان

شهید دوم

شهید دوم

شهید سیم

ازین چهار خواستن بمیدان رفتن هر چیز خواندن اینجناب

ان شیل غضنفر چو کرامی پدر و عم بوزر و بصفت شاهن میگفت و مادام دارم نفسیا زخرو منم نزاره ضیغم	رخصت طلبید از کرم احسرو عالم من فر شجاعت زیاد دارم و از عم و رکشته شوم حضرت شیران نشود
--	--

شهید  
سیم

من ضیغم تنها و شما کون فراوان

جناب قره غلام چنانحتر سلام الله علیه ما

ماهی که منور بود شر غره دولت فرمود و را روشن شاهنش ملت ثبت است چو او نام تو در دفتر خدایت	شد قره ازاده با حشمت و صولت کای بنده ازاد حیران و الاهت کز خدمت دادار فرزون آمد و نعت
---	---

شهید  
چهارم

نعت چهره از مائده و ضیغم رضوان

بمیدان رفتن هر چیز خواندن اینجناب سلام الله علیه

و کرد بیدکار بفرمان شهنشاه میگفت منم شیر خدای اساک درگاه ترکشته حجاب و هم ای لشکر کمره	هم قره ازاده ابا غره چون ماه القدر که الله ازین قدره ازین جا حالی که خلاص آمد از طلت این چاه
--	--

شهید  
چهارم

در مصر بقاشاه شوم چونم کنگان

جناب ظهیر بن حشا اسدی سلام الله علیه

و کرد ظهیر اسدی زاده حشان میگفت که امر و زمن و عرصه میدان حالی که ز سلطان بجهاد آمده زمان	زی آن کله و بز چون ضیغم عثمان من فارس میدانم فی جالس ایوان فرموده یزدان شمر گفته سلطان
---	--

شهید  
پنجم

در گفته سلطان نکم طاعت یزدان

جناب برترین خضیر هدی سلام الله علیه

با حکم نخستین خرد و حیدر ثانی	سر کرد بر برترین خضیر هدی
کاو بود ز حق صاحب اسرار نهانی	هم با خبر از جاوه اعجاز عیاشی
سر برده بعلم و عمل ایام جوانی	با مشرب و یکتنه در مرتبه دانی

شهید ششم

پیوسته بر ستاد حق و حافظ قرآن

بمیدان رفتن و رجز خواندن آنجناب سلام الله علیه

گفت ای ز خدا دوران تو بیک است	تو بیک من آئید و عیان رخ بنائید
ای قاتل بدرین ز می من بگرا آید	اخر من ای من صفتان چهره کشانید
و ز مردگ من قصه بد ویران بسرا آید	و ز ضربت دستم سرانگشت بخانید

شهید ششم

ای ز من در راه من ضربه نشوایان

رجز خواندن و رجز نمودن آنجناب سلام الله علیه

ان عاشق یزدانی و ان دشمن آهن	یه مرده بزد بر صفت شد قاتل بی تن
ز می بسرا کرد بگردان نهان	می گفت بلند است تبار و دلب من
همین تیغ من و کردن هر سفله زمین	کز جان زنده حکم خدا راهله کردن

شهید ششم

ان کافر کردن گشود ان سایه کفران

آمدن یزدین معقل اختر الله علیه بمبار خراب و قرار میاهله

انگاه یزدین ان پسر معقل مردود	مرا کرد پدیکار کزین بنده معبود
گفتش بملامت که تویی کمره و مردود	فرمود بر پریش که تویی درونخ معبود
در کار من و تو است خدا شاهد و مشهود	کز خاک خلیلیم تویی از آتش نمود

شهید ششم

تا کشته شود کافر بردست مسلمان

درمناجنا یا یزید بن معقل گذشته شدن انما لعون

در دعوی اسلام سرا و بینه با هم و زهره و طرف رشتن کین آمدن محکم جنت ز بریر آمد و و شد بجهنم	نا آنکه مسلمان نبود گذشته شود هم خبریت زد و ضربت دیدن از زاده بلج و اسلام بر غیر آمد بر جلد مسلم
--	--

بج نوح چه مسلمان شرف ملت و ایمان

مبازرت بحیر بن اوس یا انجنا و شهبان یافتن انجنا و پشیمانی بحیر

ناگاه بحیران پسر اوس جفا کار و زهره طرف امد بتش ضربت بسیار بر فخر همی کرد بحیر از در این کار	بنمود ز کین جلد بران یکتنه سران کا مدتن آن کرد سرافراز نکون سار کفتا خردش و بیک ازین کرده و کردار
--	---

و آن بجزد از کرده هر کشت پشیمان

کفتار عدم قبول توبه انما لعون زاد الله تعابا

وقتی که پشیمانی اوسوندند آمد نامر قدم در راه مردی نکند آمد چون دیو سه خد مت یزدان نیاید	کا دبار بدل دانه اقبال نکارد بتکر بوقه خورشید بت ننکارد دور است کواز توبه بریم از دیده بیار
---	---

مانند بحیر از کرم و رحمت یزدان

تحقیق ناظر کتاب مستظار عدم قبول توبه انما لعون ابدی

بیکانه چون محرم اسرار نباشد بارحمت حق از دران کار نباشد اقبال نصیب تن او بار نباشد	و رهت ها نا که بر این کار نباشد ایست که بر جلد سراوار نباشد نوسید کس از رحمت دادار نباشد
--	--

کونجو بحیر است فزون رحمت یزدان

کسی که...

کسی که...

کسی که...

کسی که...

جناب و هبت عبد الله کلبی سلام الله علیه

بله و جدا اصل است نسب را و حسب	شاهی که رساند بجلی پاك نسب را
فرمود بسی موهبت از لطف و هبت	سلطان بجو است عجم را و عرب را
و ز خدمت ما یافت رخشود کرب را	کای دیده پی یاری ما رنج و تعب را

شهید هفتم

جز خدمت سلطان چه بوطاعت نزد

از نجات خواستن و بیکدان رفتن و جز خواندن انجناب

ان شیر دل از شاه بفرموده مادر	رضت طلبید از چه خشود داور
مرداندر جز خوانند و برانگخت تکاور	بشافت پی نصرت فرزند پیمبر
بیکار تهمت را ای دستر لشکر	کز تنگه کلبی منم آن شیل غضنفر

شهید هفتم

ز نهار مگیرید بیاز بچرودستان

در نام کردن انجناب و مراجعت نمودن بنا بخدمت مادر خویش

واندر صف کین ضیفم دشمن بگن آمد	این گفت و برو بر منشان حله و آمد
صد نفخه فرزند بریدش کارگر آمد	با اینکه بران کرد و شان با ظفر آمد
تا زان برانماد هر چه چون پدر آمد	چون شیر بیان از صف هیجا بد آمد

شهید هفتم

کاینک تو و از کار سپهرم و شادان

فوازش نمودن مادر و تخریص بشهادت نمودن انجناب را

ازاده و بر اعدا منصور و مظفر	مادر بر سپر گفت که ای پور دل اور
طوبی لک از خدمت یزدان پیمبر	تا بوده ز جان بوده پی نصرت داور
کافر ز تو شادان شو این غمزه مادر	اندره صبر ای سپر غازی با فخر

شهید هفتم

اندم که تو در خون شوی اغشته و خلط





جناب عمربن خالد بن خالد بن عروازدی سلام الله علیه

پور و نوه خالد از دی به ارادت	سرگرم جهاد آمده با فر وسعدت
در یافتن خالد چو پدر فیض شهادت	کاوشاه پرست آمده از مرز ولادت
جان بازی در کوی حقش آمده عادت	در خدمت شاه معنی اخلاص ارادت

اخلاص ارادت چه بود خدمت سلطان

جناب سعید بن خنظلر تمیمی سلام الله علیه

انگاه سعید پسر خنظلر از شاه	رخصت طلبید از شرف بوسه درگاه
در نزد حقش بود بسی منزلت جاه	و کرد بدلت طائفه باطل و کمره
ز می بسزا کرد بنیر و شه نشاه	کز جمله کرکان اباحیلد و جباه

از پای در آمدن آن ضیغم غرمان

جناب عمر بن عبدالله مدحی سلام الله علیه

از گوهر عبدالله از ره عمر بود	کز سلسله مدحی شیر شکر بود
منظور امام آمده و ز اهل نظر بود	هم بجز عطا پیشه هم کان هنر بود
با حمت و باطنه سالار نظر بود	کز ار علی رسم که هم اسم عمر بود

و در طلب رسم نکو باشد و بران

رحم خواندن و در زمره نودین و شهادت یافتن انجمن سلام الله علیه

با از ن خداوند و با فر خدائی	در اندر میدان و فاکشت فدائی
شیر اندر و جز خواند پس از جد سر	کای قوم که بسپرده است وفائی
با عهد خداوند زمان کرده جدائی	اینک منم اندر کنف لطف خدائی

یزدانی و در بار که عاشق یزدان

در عهد نودین

در عهد سعید

شهادت از شاه

مدح

محمد تقی  
الحمد علی  
البحر  
از زین

طنطنه  
یعنی مترو  
جدا شد گوید

جناب محمد بن انور خراسانی الخراسانی سلام الله علیه

ازاده محمد پسر میر مرادی	ان کود خراسانی بعرب معدن رادی
سالار انس نام و یکف ابرایاری	شد نزد امای که بود مهد و هاد
بستافت پسر از ان ابر صفا عادی	بر لشکر ناپاک زد از پاک نهادی

ان کوهر پاکیزه وان کوهر پاکان

جناب وقاص بن مالک سلام الله علیه

وقاص دلاور که بود زاده مالک	اندیشه یزدان سپهره است مسالک
بر خاک کف پای ملک چهره مالک	و جیش هر در جبهه خدا آمده مالک
باذن حق ان مالک اسرار مالک	و کرد بدان قوم گرفتار مهالک

که گشته و در تیه بلا عاجز و حیران

جناب مسلم بن عوسجه سلام الله علیه

بامسلم بن عوسجه شاهنشاه اسلام	فرمود که ای قدر تو از قادر علام
اندر دوجهان نیک سرانجام و نگو نام	سرور به ماداده زهی نیک سرانجام
کز بندگی ما بود ازادی ایام	شد گشته اندر سر ما زنده ایام

اب تشنه سیراب از او چشمه حیوان

جناب عبداللہ بن مسلم بن عوسجه سلام الله علیه

بن مسلم بن عوسجه ان فارس نامی	کاموخت ره شاه پرستی بتمامی
فرخنده نسب چون پدر و جد کرای	پیو بمیراث ره و رسم غلامی
بستود چو اختیار ملک را با مای	وامد شه دین را چو پدر ناصر حاکم

چون مسلم از و تاد دل و جان مسلمان

را کوه پیکر

کرد  
یعنی بهلوان  
و شجاع

کوهر  
اول یعنی نیشتر  
تا اول

را کوه پیکر

مسالک  
جمع مسالک  
یعنی پاها

تیه  
یعنی حصار  
بیابان

را کوه پیکر

را کوه پیکر

را کوه پیکر

جناب نافع بن هلال بجلی سلام الله علیه

بر چرخ شرف اختر خورشید مثال است	نافع قمر حسن که فرزند هلال است
ماهی است که سر حلقه اصحاب الجال است	در ملک و خاصه چشمید جلالت
ازاده نیکو منش نیک خصماست	و ادعی است که سر دفتر ارباب کالت

شهید هفدهم

جز شاه پرستی چه بود خصلت نیکان

جناب بحیر بن سلیمان رمانی سلام الله علیه

در پای عطا پیشه بحیر بن سلیمان	رخصت طلبید از کم حجت یزدان
با صدق ابوندر شرف حکمت سلیمان	بار شجر طوبی و از تخمه رمان
سزاده بازادی اندر سر پیمان	خوش باد که شاد است از و ایند منان

شهید هجدهم

با عهد خدا و ند جهان حجت یزدان

جناب محمد بن بشر خضری سلام الله علیه

ازاده دران زاده بشر است محمد	سزاده پی نصرت شاهنش سرمد
در یاری شاه نیک بر او خت همی قد	نرسید که از و فخر کند ملت احمد
سرخیل شجاعان عرب چون پد خرد	شد طعمه شمشیر از آن فرقه مرید

شهید نوزدهم

و ازاد و جوانمرد چو ازاده نیاکان

جناب زهیر بن قیس بجلی سلام الله علیه

باشد پسر قیس عرب حاتم ایام	میر بجلی از کج زهیر است ویرانام
کسره هر روزه ویرا سفره انعام	اندرد و جهاز هست نگو کار نگو نام
نوشید بفرجاء کرامات بفرجیا	فرخند ویرا حالت آغاز چو انجام

شهید بیستم

سزاده ویدیشه سر حلقه مستان

جناب سلیمان بن سلمان زری سلام الله علیه

شیرانردی میر عرب زاده سلمان	در بر سپه اهرمن آورد سلیمان
فرمود که ای طائفة تنك سلمان	تادید شما باز نبیند رخ در میان
ای بهر لیبی بی ازار کریمان	بیزارترین شما خالق ایمان

با صدق ابو ذر منم از کوه سلمان

جناب شین بن عمر خضری سلام الله علیه

فرخ پسر عمر که فرخنده بشیر است	بادولت پاینده و باصولت شیر است
در سلسله خضری ازاده امیر است	خورشید فلک رخت رخسند خمیر است
واندر صف پیکار ظفر مند و هرگز	در قافیه فالطف خدا عذر پذیر است

هرگز تو مفر ما سخن از قافیه بیرین

جناب مسعود بن حجاج سلام الله علیه

از مخزن حجاج بود کوه مسعود	و ز مشرق اقبال میدا اختر مسعود
اقبال و شرف چون زره اندر بر مسعود	ها دست ظفر حلقه زنده بر مسعود
بر جیس سعادت که بود چاکر مسعود	تا سایه دارا بود بوسر مسعود

بک لعه ز رخسارش صدمه در رخشا

جناب عبد الله بن مسعود بن حجاج سلام الله علیه

عبد الله غازی پسر پر دل مسعود	در سجده ملک وار بر آدم مسعود
در یافت سعادت بره خالو معبود	با مویکب فیروز با کویکب مسعود
شده جمله ویر از خشم بان زمره مردود	کز یخورد بودند انفرقه مطرود

بی راه بر راه نمایند شیطان

شهید بیست و یکم

فرخ یعنی باران و آفت و نیال

شهید بیست و دوم

هرگز یعنی هرگز مند و ناو و عا

شهید بیست و سوم

مخزن جانگیر و کوه و اشال الله

کلمه تنبیه

شهید بیست و چهارم

غازی یعنی چاه و زمین و در راه

مطالع یعنی برود و در راه

جناب بن رقیط و عبد الله بن بدو و عبد الله بن رقیط سلام الله علیهم

بن رقیط و پسرانش دوید و اد	ازاده عبد الله و عبد الله ازاد
یکدل شده در شاه پرستی بدل شاد	چون شیر دلاور زده بر لشکر بیداد
افزود از ایشان عدد کشته زهشتاد	مشکل نبود این هنر از فرخ داد

کز فرخ دانی هر کاری بود آسان

جناب اسلم بن کثیر از روی سلام الله علیه

فرزند کثیر از روی پر دل ایام	اسلم که بجان شاد از ملت اسلام
اندر سر پیمان حق آن نیک سر انجام	برخواست چو نصرت شاهنشاهیام
نام او رفیع پسر میر نکونام	کز قرب خدا دید بسی عزت و اکرام

جان داره و جان یافته از صحبت جانان

جناب چند بن حجر خولانی سلام الله علیه

چند بن شجر باغ حجر کوه بیکتا	انزوده خولانی آن معشر دانا
سرداد بشوقی که ندانست سرازیا	در خلد سرافراز و آدم و حوا
در رزم بداندیش ظفر مند و توانا	کردی چو کازمام نژاده هانا

هم نیز تو آید پس از این مادر دوران

جناب زهرین بن بشیر خثعمی سلام الله علیه

سر حلقه انصاری زهرین بشیر است	کونسله خثعمی زاده شیر است
فرزانه و ازاد و جوانمرد و دلیر است	در حجر شرف کوه بمیل و نظیر است
کنجینه اسرار شاه عرش سر بر است	در شاه پرستی چون نیاکان هیر است

کثر رحمت حق بر تن و بر جان نیاکان

شهید  
بیت و

چهارم

شهید  
بیت و

پنجم

شهید  
بیت و

ششم

شهید  
بیت و

هفتم

معاشر

یعنی پلایند و  
کره

شهید  
بیت و

نهم

کورد  
پهلوان و زید و  
شجاع

ختم کجغفر  
بخار مجهر و تاه  
منته و عین  
مهور

شهید  
سوی

سازگان  
یعنی اجداد

جنابو تمامه صیدا و سلاما لله علیه

پیش آمد و تعظیم نمود از درباری	پس عاشق صیدا وی چون شیر شکاری
جانم بقصدای ست ای حجت باری	بر خاک ادب سود رخ و گفت بزاری
ای کعبه مقصود امید است که باری	هنکام نماز است و گیر از کزاری

یزدان کروم در کتف حجت یزدان

تحقیق ناظر کتاب مستطاب درین معنی که نماز صورت ولایت است

از بهر نمازش سوخو روی نیاز است	شاهی که بحق معنی قرآن و نماز است
قربان نیازی که از آن مایه نماز است	زی کعبه کند چهره و نحو کعبه را بر ملت
تا اوست در رحمت حق بر هر باز ملت	سلطان عراق است و شهنشاہ حجاز ملت

بل ذات رحمت و بود معنی رحمن

جناب سعید بن عبد الله زهیر ابن قین سلاما لله علیه

پیکان بلا را سپر سینه کشادند	انگاه سعید و پسرین ستادند
اهلا که چه پاکیزه دل و پاک نهادند	بنکر که چه مردانه قدم پیش نهادند
در شاه پرستی چه فرزون همت واردند	کوفی که ز مادی این کار بیزادند

این معنی خدمت بود ای شاه پرستان

شهای یافتن جناب سعید در برابر حجت خدا هنگام نماز کزاری

افتاد بجاک از پی تعظیم شهادت	تا آنکه سعید ان علم فر و سعادت
جان بهر همین داشتم از مشرک و کلات	خوش گفت زمین بوسید از رف و ارادت
در کیش محبت به ازین نیست عبادت	در مذهب ما باختن جان شد عبادت

کاین جان پرستش بود و معنی ایمان

صداقت و شجاعت  
شهادت  
کرامت  
یعنی جانان  
ولایت

تفصیل  
تفسیر  
توضیح

تفسیر  
توضیح  
تفصیل

در توصیف و تجلیل بزرگوار سلام علیکم

این زاده عبد الله ازاده سعید است	کو فرشتهش کو کب اقبال سعید است
سرداره و اندر سر پیمان مجید است	سردارمه از بندگی شاه شهید است
فرمودی و جنت رادارای کلید است	خود کشته شد تا او را ارایش عید است

فرد  
یعنی شصت و  
شکوه و در اینجا  
یعنی اهل معنا  
ت است  
ماه  
یعنی چهارمین  
مرد جوان

عید و که در آن پاک روانها شده تریان

مبادرت جناب دهن بن قین بالشکر کفایتها در این کوه

یکتا پسر قین ظفر طنطنه سردار	کان دل شده برکنده دل از صحبت و داد
ملحق شده در راه بشاهنشاه خیار	اماده که در راه خدا کشته شود زار
ده مرده برون آمد و با تیغ شرباد	افکند صد بیست تن از فرقش اشاد

طنطنه  
یعنی جلال و  
حشمت و شکوه

اقوان  
جمع قریش یعنی  
مرد جوان

ناشد بر اخیار و قین کشت باقران

مضمون حدیثی که ابن نما در روایت کرده است

زاخیار رسیده است بدینگونه روایت	خون کوبید کند شیعه را آغاز حکایت
روایت که آن فرقه بیفهم و درایت	کافراشته در ظلم و ستم یکسر روایت
مهلت ندادند بساطان ولایت	کز بهر غاغان که بر بجهاد است

روایت  
من ابن نما

هر از شود با هر ادی دیمان

مناجبت بن مظاهر الاسلام علیه السلام

فرمود جهان را ریشه باطن و ظاهر	با پیر جوان بخت حبیب بن مظاهر
بر حکم قدرای که توفی حاکم قادر	در کار قضای ازلی صابو شاگرد
سرمایه نور قران موی تو ظاهر	مأمور بود شمس و شهنشاه تو امن

شهادتی  
و چهار

ای پرتوی از روی تو خوشید در خشان



جناب عمر بن قریظہ انصاری سلام اللہ علیہ

بن قریظہ انصاری فرخنده سیر بود	کاوتیر عدو و راز شهنشاه سپر بود
هر تیر که تا کوی دلش راه سپر بود	شوریدار دلش عاشق پیکان دگر بود
زان آتش عشقی که بجان مشعله وز بود	تتراز جراحات پیای چرخ خیر بود

موی گفت در بیجا که مرانیت و صد جان

بخاک افتادن اینجنا و آمدن حجت خدا ببالین

از رخ پیای تنش افتاد چو بر خاک	شد شاد از جان دل سید لولاک
فرمود شهنشاه در خلد از جان دل پاک	پیغام سراپا از رسان بادل غمناک
ز می جد و پید را ز بدایت ز می بیالک	و انگاه ز من عرض کن ای جوهر ادراک

کایند بیکر عمر پذیرنده مهمان

جناب ازاد کریم ابو زینر غفاری سلام اللہ علیہما

شاهی که بود مظهر غفاری باری	فرمود بصدرا نعت باجون غفاری
کای بنده آزاد ابو زینر که بیاری	ما در انروق امدی صدق شعاری
و اکنون کند از تیر بهمت غاشی داری	بر کرد بسو وطن باغم و زاری

در ماتم ما بنشین بادیده کربان

ازین چهار خواستن جناب چون از حجت خدا صلوات اللہ علیہ

ازاده فرخنده حسب جون نگو نام	کز خدمت شه یافت نگو نامی ایام
نالید و همی گفت بشاهنشاه اسلام	کاین بنده که پر زنده از انقراض انعام
زین چشمه توفیق چو در نکشد جام	کز بهر نثار تو پیر و مرده سرو امام

کز خون سیاه است ترا قابل قربان

شیرین سخن

لولاک  
اشاره به حضرت  
مدنی  
لولاک ناما خلف  
الافلاک

زی  
یعنی شور و جفا  
و نبرد

شیرین سخن

شهادت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

هر چند که بویم تبه و بزک سیاه است	یا کیزه و روشن شود ارقا بل شاه بهت
بامهر توام چهره بیه غیرت ماه است	مز کشته راه تو و داد ارقواه است
اینست ره مقصد و جان واقف راه	در شاه پرستی هر را تبه و جاه است

تبه یعنی سیاه  
واقف یعنی آگاه

من هم بقدای تو غلام درم ایشان

روز نمودن و رجز خواندن ابیخنا سلام الله علیه

این گفت و پس از رخصت شه کشت چو آتش	در خرمین عمر سپهی طاغی سرکش
که تیغ بکافر زد و که بانگ بر آبرش	بر خواند ابا شو حسین رجزی خوش
فرمودم چون سیر بنده مهوش	بر قلب سپه رسنم و بر همه ارش

طاغی یعنی عاصی و نافرمان و کبریه  
اروش نام تیر اندازی

در میسر چو نشیر سپه پردل و غرمان

سخن عمر بن خالد صید و سلام الله علیه

رخصت طلبید از شدین و ایش حیدر	عمر و آن پسر خالد صید روی با فر
والا رجزی خواند بگرد از غضنفر	کار و زعمم در صف کین ضیغم صغدا
شمسین و کردن این قوم کران سر	چون قافیه ای در ف غلط پیر و کافر

شهادتی هفتم

بزد آن کشر و بد کشر و ستندة شیطان

در نمودن شهادت یافتن ابیخنا سلام الله علیه

ان شیر دل را د و هز بر افکن عاشق	مخورخ معشوق ازل عاشق صارق
ز در بر صف آن فرقه نامرد منافق	وان واسطه خلق و پرستندة خالق
فرمود تقدّم که تو اما هر لاحق	شو منتظر مقدم یا ران موافق

هز بر یعنی شیر  
تقدّم فعل امر است یعنی پیش برود

در خلد برین باش پذیرنده مهمان

**جناب حضرت سیدنا شیخ سلام الله علیه**

پیش آمد و بستود ملک را با مای در سیند مکان دار چو معشوق کرامی در شاه پرستی چیده به از فرم مای	پس حنظله پور سعدان عاشق شای هر تیر کزان فرقه و ان کشت تمای شاه واسپر آمد تن ان فارس نامی
---	--

سیدنا شیخ سلام الله علیه

تاجان بغداد کرد زهی فرو زهی شان

**سلیمان غلام حضرت صلوات الله علیه**

کاؤل بره نصر دین جان بغداد کرد احرام و قابست و دران کعبه صفا کرد کز پیکر پاکش سرفرخند مجد ا کرد	از خیل موالی چو سلیمان که وفا کرد زی بصره شد و کار بفرمان خدا کرد دره اکر عبید الله بیدین چه جفا کرد
---	--

سیدنا شیخ سلام الله علیه

ازاده سری در کرو بیعت سلطان

**جناب عبداللہ بن یقطر سلام الله علیه**

زی کوفه سفر کرد ابا فر و جلالت میساخت جهان را بسو شاه دلالت ان کافر و سر کرده اصحاب ضلالت	عبداللہ بن یقطر کز شہ برسالت در راه خدا دید بسی رنج و ملالت شوخی که دران خطه همی داشت ایالت
---	---

سیدنا شیخ سلام الله علیه

امرا ز جفا کشت پس از ظلم فراوان

**جناب سواد بن عمرو سلام الله علیه**

سودای عجب در سر ان عاشق سرست بر قلب سپه راند و صفت میمنه شکست می گفت منم چاکر شاهی که ویراهست	چون شیر سوید پس عمرو ز جاجست غریب و بشیر بلخی خت همی دست در میسر جان داد سوار که از ورست
---	--

سیدنا شیخ سلام الله علیه

جبریل مین در و جهان خادم دربان

در موقوفه شهادت انجمن اسلام علیکم

این گفت و هو می برزد چون شیر غضبناک افتاد چو آتش بدل آن خس و خاشاک بسر تیر و سنان آمد بر آن بدن پاک	بر فرقه شری به صفت آن زمره بید پاک افکنند بهر جمله که روی بسرخالک ببجود شد و غلطید بخون با بدن چالک
---	---

تابهه چو اخوان دید از نعمت این خوان

جناب یحیی بن کثیر سلام الله علیه

شاهی که فلک مسند و خوشید سرباز چون احمد مختار بشیر است و نذیر است کز رحمت و ادا در ترا خیر کثیر است	مهر فلکش ذره از رای منیر است فرخنده خطابیش یحیی بن کثیر است کا و نیره کوشش سخن حضرت پیر است
---	---

فرموده پیران چه بود کوه غلطان

جناب زهیر بن سلیمان سلام الله علیه

قاد و بر نمائی سپه اهرمن از جان کافسان بمعنی بود و معنی انسان چشم و دل و جان داشته بر بیعت	وزیران شنوی مدح زهیر بن سلیمان مردی که بود مردمک دیده ایمان در عین شهنشاه پرستی شد سلطان
--	--

منظور خدا آمده و ناظر قرآن

جناب قره بن ابی قره غفاری سلام الله علیه

فرزند ابی قره ظفر مند غفاری با اذن خداوند جهان حجت باز و آمد باین پاکش بس ضربت کاری	شد قره ازاده پی نصرت و یاری بر قلب کرازان زد چون شیر شکاری ببهنود سو ملک بقاراه سپاری
---	---

جانش چو خدا صمد ازین قائم زند

شهادت چهل و چهارم

شهادت چهل و پنجم

شهادت چهل و چهارم

جناب مالك ابن اوس سلام الله عليه

مالك پسر اوس بفرمان خدای	زی تیره دلان تاخته از روشن
بانصر خداوندی و باقر خدای	ای شیعه کورت هست سر غیر سر
وقتست که تا بندگوییان بکشائی	وزر کوی زانینده دل زنگ زدائی

در ماتم بمالوک ملک مالک دوران

جناب نعمان بن عمرو سلام الله عليه

نعمان پسر عمرو بفرمان جهان بیان	فخر و جهان شد زهی ز تیر نعمان
بشنیده اطعوا الله از باطن قرآن	در شاه پرستی هر جا بنده فرمان
در خدمت شاهنشهر دین حجت	در عشق کین خدمت لو بیدل و جان

اهل اسر و جانور کرد در ره جانان

جناب سلیمان بن عوف خضر بن عیلام بن عبد الرحمن سلام الله عليه

بن عون بلخ خضر از ازاره سلیمان	براهر منان تاخت بفرموده یزدان
با حضرت عیلام پسر عبد الرحمن	بازی مشمر طنطنه حضرت عیلام
این خدمت سلیمانی و آن فرسلیمان	دو شیر بیان تن هر دو چون خفتان

ان رقیب این رید و این منزلیت ان

جناب عبد الله بن سمعان سلام الله عليه

بیدای شه و کوش بفرموده سلطان	منظور خدای پسر بدول سمعان
عبدالله غازی بوغارستم دست	فرمان شمش تالی فرموده یزدان
منظور و از خدمت شریک ان	نزد بر سپه اهر من ان فرسلیمان

هر جمله او ایقی از قادر سبحان

شهید  
چهل و  
پنج

شهید  
چهل و  
ششم

شهید  
چهل و  
هفتم

شهید  
چهل و  
هشتم

جناب عطیة بن و حاد و قیس بن منیب سلام الله علیهما

در بیای عطا زاده و حاد عطیه	در خدمت شاه تالمو قیس بن منیب
در راه خدا دیده بسی رفیع و بلیغ	در فقه مصداق و هم خیر برقیه
پیغمبر یزدان را منقاد و وصیه	در لشکر حق هر یک سردار سریه

شهید  
پنججاه  
شهید  
پنججاه و یکم

سردار چنین باید در لشکر یزدان

جناب عتیس بن عبید الله هدانی سلام الله علیه

از کوه عبید الله قیس هدانی	زی بد که آن تاخته چون برق یمانی
معشوق از لافتنه بر این عاشق جان	کا و کوه باقی شده در عالم فانی
در خلوت حق محرم اسرار نهانی	وز دولت شاه صفا اعجاز عیانی

شهید  
پنججاه و سه

در عجد و بزگی شرف دوده هدان

جناب حجاج بن سعید سعد سلام الله علیه

حجاج سپه مدار که سردار سعید است	از دوده سعدی که بک سعید است
این کرد سبک جمله که سالار و خد است	با کز زکران افت ان قوم عنید است
چون شیر غضبناک شجاع است و رشید است	هر دم ز حقش قدرت و نیروی جدید است

شهید  
پنججاه و بیست و یکم

بل قدرت وی ایتی از قدرت یزدان

جناب عمرو بن ابی کعب سلام الله علیه

عمرو بن ابی کعب ابی شاه پرستان	بواه منان تاخته چون رستم پرستان
نوشیده می بخوردی از همت مستان	مستان خدائی هم شمشیر بدستان
شمشیر و ستان در پریشان سبزه ستان	لوز و بنجود از صولتشان شیر نیستان

شهید  
پنججاه و بیست و یکم

یا العجب از طنطنه شاه پرستان

جنات عامر بن مالك سلام الله عليه

عامر ملك ملك و فائزة مالك در راه خداوند پیهموده مسالك و جهش هر درجه ملك آمده ها	در ملك و فائز آمد دارای بمالك باعشوق خدا در فكنند تن بمالك از قرب ولی الله مصداق هنالك
---	--

كز قرب حق اید هله اینمترت نشان

جنات غامد بن مالك سلام الله عليه

راز پسر شیر خدا را شده مالك در عالم خلاق آمده بیدای مسالك یزدان کروانزاهکی رتبه كذاك	غمامه یل شیر شكر زاده مالك در عالم امر آمده دارای بمالك وانكوبوه شاه پرستی شده مسالك
--	--

مزودا که بود منترك او خدمت یزدان

جنات جبلة بن علی الشیبی سلام الله عليه

فرزند علی جبلة که در روده شیبان کسرتده هر روز و در اسفزه از آن خونا باشاه پرستان که بود رستم دستك	خوان کوش بود پرا ز نعمت الوان تاد در صنف رزم است اذ از لوله بر خونا وین شیر کلا ویر بود از شاه پرستك
---	--

اهلا بفخار و شرف روده شیبان

جنات عمر بن اجد و خضعی سلام الله عليه

در روده خضرم یل منصو مظفر کا ویر اشرف شاه پرستی است بهر در شمشیرند در ره یزدان کروکر	از کوه احد و ث بود عمر و دلاور خود و نیز در هشت زیب سر زینت پیکر چشمش بیشه کوش بفرمان پیمبر
--	---

فرخنده بصیر که دهد کوش بفرمان

دالی  
یعنی صاحب و مالک  
در آرزو  
۱۲  
شهادت  
نیجانه و نیج  
هنالك  
اشاره بر انبیا  
حدا  
هنالك الولاية  
فله الحق  
نوا ابدا و حاکم  
عقب  
شیر شکر  
محمد شکر  
ی بلند  
کنه الك  
عربی است  
شهادت  
نیجانه  
و خضعی  
کوه  
عمر بن اجد  
و خضعی  
کوه  
کوه  
کوه  
کوه

جناب قنبر بن عمرو بن سلمه علیه السلام

قنبر که از پدرش شاد دل حیدر و صفد سزاده و بر شاه پرستان شده است غزوان و غضبناک همی راند تکاوران	شیر او شتر نمری پسر عمر و دلاور تابوره پی شاه پرستی شده یکسر پیش آمد و غریب دیگر دار غضنفر
---	--

بکثیر دلاوری و صد کلمه سر جان

جناب عبدالرحمن بن زنی سلمه علیه السلام

از دودۀ زنی که ان عبد الرحمن هم خدمت یزدان شهر خدمت سلطانی در خدمت شاه تاج بود نقد سر جان	در خدمت یزدان هر جا بنده فرمان خوش آنکه در آید بره خدمت یزدان نقد سر جان بر کف منقاد جهان بنا
---	---

اهلا سر جانی که بود قابل قربان

جناب مجمع بن عبداللہ عاید و عمر بن کنان و قاسم بن حاد علیه السلام

مجمع پسر پردل عبد الله را داشت قاسم پسر حارث فرخنده نژاد است زین مرتبه جز شاه پرستی چه را داشت	کز فر شهنش چشمت عمر بن کنان داشت کز مرتب این دو مهین خواجۀ را داشت ما شاه پرستیم و همان عهد بیاد داشت
--	---

خوش آنکه هر ما عهد بجا آورد بیان

جناب مسلم بن کنان خزاعی و منیع بن زیاد علیه السلام

مسلم بل فرزانه که فرزند کنان است کاین کرد رشید از کهر اهل شاد است در هر نقش عهد خداوند بیاد است	در فرزند شهنش فر منیع بن زیاد است در اهل خزاعی چون پدید خواجۀ را است در خدمت خو شهنش این خواجۀ زیاد است
---	---

رفر خدای طلب از خدمت سلطان

شیر او شتر  
یعنی شیر آنکه  
شاه تاج  
شهادت نیجا  
و نام  
غزوان  
مراد از غضبناک  
است یعنی چشم  
الورد

شهادت شصت

شهادت شصت یک

شهادت شصت دو

شهادت شصت سه

شهادت شصت چهار

شهادت شصت پنجم